

A Critical Analysis of the Tehran Court of Appeal’s Decision on Eviction Liability in a Contract Void Due to Incapacity, with Emphasis on Restitution of the Purchase Price Based on Contemporary Expert Valuation



Nader Pourbeyk

Judge, Judiciary of the Islamic Republic of Iran; Ph.D. Candidate in Private Law, Al-Mustafa International University, Qom, Iran (Corresponding Author)
pourbeig.nader@gmail.com



Javad Habibi Tabar

Associate Professor, Department of Jurisprudence and Judicial Law, Al-Mustafa International University, Qom, Iran
prof.javadhabibitabar@yahoo.com



Abstract

The issue of compensating losses in transactions invalidated due to legal incapacity (*hājir*) constitutes one of the most complex matters in Iranian private law particularly when the purchase price is paid within an inflationary economy and its real value sharply declines over time. The Tehran Court of Appeal’s ruling, which obliges the incapacitated seller to return the “current expert-assessed value” instead of compensating for the “actual depreciation of the purchase price,” exemplifies the theoretical and practical tension between two competing approaches: one that measures compensation according to the current value of the sold property, and another that considers the purchasing power of the price originally paid. The central question of this study is therefore whether, in a contract voided due to incapacity, the proper criterion for compensation aligns with the principles of civil law, tort liability,

Journal of Critical Analysis of
Judicial Decisions

Iranian Law and Legal Research
Institute

Vol. 4 | No. 8 | Fall 2025 Winter
2026 (Original Article)

www.Analysis.illrc.ac.ir

DOI:
10.22034/analysis.2025.2079009.1153

unification-of-procedure precedents, and the economic logic of restoring loss. Using library research and documentary analysis, this article examines both the theoretical and practical dimensions of this question. The findings show that adopting the “current market value of the automobile” as the measure of compensation is inconsistent with the doctrinal foundations of nullity, the rules of tort liability, the principle of restoring the parties to their prior position, and the standards set in Unification of Procedure Ruling No. 811; the market value of property is driven by inflation, market fluctuations, and other factors unrelated to the parties’ conduct, and thus cannot accurately reflect the buyer’s real loss. Conversely, the criterion of “depreciation of the purchase price” accords with the structure of Iranian law, the economic analysis of law, relevant jurisprudential principles, and restorative justice. Moreover, the Court’s reasoning displays deficiencies concerning the validity of the incapacitated party’s confession, allocation of the burden of proof, analysis of successive possessors, coherence of reasoning, and treatment of evidence highlighting the need for revisiting judicial reasoning and clarifying the standards for calculating damages.

Keywords: Eviction Liability; Incapacity. Legal Competence. Tort Liability. Monetary Depreciation. Expert Valuation. Judicial Analysis



نقد و تحلیل رأی دادگاه تجدیدنظر استان تهران درباره ضمان درک در معامله باطل شده به سبب حجر با تأکید بر استرداد ثمن بر مبنای قیمت کارشناسی روز

قاضی دادگستری و دانشجوی دکتری حقوق خصوصی جامعه المصطفی، قم،
ایران (نویسنده مسؤول)

pourbeig.nader@gmail.com

دانشیار گروه فقه و حقوق قضایی، جامعه المصطفی، قم، ایران
prof.javadhabibitabar@yahoo.com

نادر پوربیک محمد



جواد حبیبی تبار



دوفصلنامه نقد و تحلیل آراء قضایی

پژوهشکده حقوق و قانون ایران

دوره ۴ | شماره ۸ | پاییز و زمستان ۱۴۰۴
(مقاله پژوهشی)

www.Analysis.llrc.ac.ir

DOI:

10.22034/analysis.2025.2079009.1153

چکیده

مسأله جبران خسارت در معاملات باطل شده به سبب حجر، یکی از پیچیده ترین مباحث حقوق خصوصی ایران است؛ بویژه زمانی که ثمن معامله در بستر یک اقتصاد تورمی پرداخت شده و ارزش اقتصادی آن در گذر زمان دچار کاهش شدید می شود. رأی دادگاه تجدیدنظر استان تهران، با الزام فروشنده محجور به پرداخت «قیمت کارشناسی روز» به جای «کاهش ارزش واقعی ثمن»، نمونه ای از مناقشات تئوریک و عملی میان دو رویکرد متفاوت به جبران خسارت است: رویکردی که جبران را بر اساس قیمت روز مبیع محاسبه می کند، و رویکردی که معیار را «قدرت خرید ثمن پرداختی» می داند.

سؤال محوری این پژوهش آن است که: در بطلان معامله ناشی از حجر، معیار صحیح جبران خسارت چیست و آیا استدلال دادگاه تجدیدنظر با مبانی حقوق مدنی، اصول مسؤولیت قهری، آراء وحدت رویه و منطق اقتصادی جبران خسارت سازگار است؟ این مقاله با روش مطالعه کتابخانه ای و تحلیل اسنادی به واکاوی ابعاد نظری و عملی این سؤال می پردازد.

یافته های پژوهش نشان می دهد که انتخاب «قیمت روز خودرو» به عنوان معیار جبران خسارت، با مبانی نظری بطلان معامله، قواعد مسؤولیت قهری، منطق اعاده وضع پیشین، و استانداردهای رأی وحدت رویه ۸۱۱ سازگار نیست؛ زیرا قیمت روز مبیع تابع شرایط بازار، نوسانات تورمی و عوامل غیرمرتبط با رفتار طرفین است و نمی تواند شاخصی برای زیان واقعی خریدار باشد. در مقابل، معیار «کاهش ارزش ثمن» با ساختار حقوقی ایران، تحلیل اقتصادی حقوق، اصول فقهی مرتبط و عدالت ترمیمی هماهنگی کامل دارد. افزون بر این، ارزیابی رأی دادگاه نشان می دهد که در حوزه هایی مانند اعتبار اقرار محجور، تعیین بار اثبات، تحلیل مسیر ایادی، انسجام استدلال، و شیوه مواجهه با ادله، کاستیها و ابهاماتی وجود دارد که ضرورت بازنگری در شیوه استدلال قضایی و تبیین دقیق معیارهای محاسبه خسارت را برجسته می سازد.

کلیدواژه ها: ضمان درک، حجر، اهلیت، مسؤولیت قهری، کاهش ارزش پول، قیمت کارشناسی، نقد رأی

مقدمه

اصل / قاعده تحقق عدالت قراردادی در نظام‌های حقوقی، مستلزم آن است که قواعد مربوط به اهلیت، آثار بطلان قرارداد، ضمان درک و نحوه جبران خسارت، در هماهنگی با یکدیگر و با لحاظ واقعیت‌های اقتصادی به اجرا درآیند. یکی از چالش‌برانگیزترین عرصه‌های این هماهنگی زمانی رخ می‌دهد که معامله‌ای به سبب حجر یکی از طرفین باطل اعلام می‌شود و پرسش اساسی درباره آثار مالی این بطلان مطرح می‌شود؛ بویژه آن‌جا که ثمن معامله دریافت شده، اما ارزش اقتصادی پول در فاصله میان زمان پرداخت و زمان صدور حکم، دچار کاهش چشم‌گیر شده است.

در نظام حقوقی ایران، ماده ۳۶۵ قانون مدنی اعلام می‌کند که «بیع فاسد اثری در تملیک ندارد» لذا عوضین به مالکین اولیه بازمی‌گردند. ماده ۳۹۰ و ۳۹۱ قانون مدنی نیز فروشنده را در صورت مستحق‌الغیر درآمدن مبیع، ضامن استرداد ثمن و جبران غرامات می‌داند. اما پرسش مهم این است که در بطلان معامله به سبب حجر فروشنده، آیا ملاک استرداد ثمن «رقم اسمی» است یا «قدرت خرید واقعی ثمن» و بر مبنای قیمت کارشناسی روز؟

این مسأله از حیث نظری و عملی حساسیت ویژه‌ای دارد. از یک سو، محجور بنا بر ماده ۱۲۱۶ قانون مدنی می‌تواند مسؤول جبران خسارت باشد، اما از سوی دیگر، نسبت دادن مسؤولیت مالی مبتنی بر «قیمت روز» به شخص فاقد اهلیت، به ظاهر با فلسفه حمایتی نهاد حجر تعارض دارد. در مقابل، خریدار نیز نباید قربانی نقص اهلیت طرف مقابل شود؛ زیرا او در زمان معامله، رفتاری متعارف و قانونی داشته و نباید به سبب عواملی که خارج از اراده اوست، قدرت خرید خود را از دست بدهد.

از سوی دیگر، تورم ساختاری و کاهش ارزش پول در ایران موجب شده که معیار «استرداد ثمن اسمی» عملاً ناقض عدالت باشد؛ زیرا بازگرداندن رقمی مانند ۱۷۵ میلیون تومان سال ۱۳۹۶، در سال‌های پس از آن هیچ تناسبی با قدرت خرید اولیه ندارد. رأی وحدت رویه ۷۳۳ و ۸۱۱ دیوان عالی کشور نیز مسیر جدیدی گشودند: جبران «کاهش ارزش ثمن» بر اساس قیمت روز اموال مشابه، نه قیمت روز عین مبیع. با این حال، همچنان اختلاف جدی درباره دامنه و نحوه تسری این آراء به معاملات باطل شده به سبب حجر وجود دارد.

پرونده مورد بررسی نمونه ای شاخص از این گونه تعارضها است. فروشنده ای که بعداً محجور شناخته شده، خودرو را فروخته، وجه را (مستقیم یا از طریق بستگان) دریافت کرده و پس از صدور حکم حجر، دادگاه معامله را باطل اعلام کرده است. خریدار به استناد کاهش ارزش ثمن، مطالبه غرامت کرده و دادگاه تجدیدنظر حکم به استرداد ثمن به قیمت کارشناسی روز صادر کرده است. رأی حاضر، مجموعه ای از پرسشهایی را در حوزه مسؤلیت مدنی و آثار بطلان معامله برمی انگیزد. مهم ترین مسأله آن است که آیا الزام فروشنده محجور به استرداد ثمن بر مبنای قیمت کارشناسی روز، از حیث مبانی حقوقی و بویژه ماده ۱۲۱۶ قانون مدنی، با منطق مسؤلیت مدنی و اصول جبران خسارت سازگار است و دادگاه در این مسیر تفاوت میان «قیمت روز مبیع» و «کاهش واقعی ارزش ثمن» را به درستی رعایت کرده است یا خیر؟ پرسش مهم دیگر این است که نقش و حدود تسری آراء وحدت رویه ۷۳۳ و ۸۱۱ در این زمینه چیست و آیا استدلال دادگاه تجدیدنظر، چه از جهت استناد به این آراء و چه از منظر شیوه تحلیل ادله و رعایت استانداردهای آیین دادرسی، منسجم و قابل دفاع است؟

اهمیت این پرسشها در آن است که رأی حاضر، ضمن آثار عملی گسترده بر دعاوی مشابه، می تواند در ترسیم مرزهای مسؤلیت محجور، نحوه تفسیر آرای وحدت رویه، و شیوه مواجهه قضات با مسأله «قیمت کارشناسی روز» نقش مهمی ایفا کند.

بر این اساس، مقاله حاضر درصدد است با روی کردی تحلیلی-انتقادی، رأی دادگاه تجدیدنظر استان تهران را بررسی کند و نشان دهد که چه بخشهایی از رأی مستحکم و قابل دفاع است و چه قسمتهایی به اصلاح، بازنگری یا ارائه تفسیر دقیق تری از مبانی قانونی نیاز دارد.

۱- رأی مورد پژوهش

پیش از ورود به تحلیل ماهوی و شکلی رأی، ضروری است چارچوب پرونده به صورتی خلاصه، منسجم ارائه شود؛ زیرا فهم صحیح استدلال قضایی و نقد آن بدون بازسازی دقیق زنجیره روی دادها، مسیر ایادی، و پیشینه قضایی ممکن نیست. با توجه به این که رأی صادره حجم نسبتاً مفصلی دارد، در این مقاله صرفاً بخش نیمه دوم رأی شماره ۱۴۰۳۶۸۳۹۰۰۱۱۷۵۹۷۲۶ - که ناظر به استدلالاتها و جهات توجیهی دادگاه تجدیدنظر

است - یناً نقل خواهد شد. لذا در ابتدا به بازسازی فشرده ساختار کلی پرونده بسنده می‌شود و سپس نیمه دوم رأی ذکر می‌شود:

۲-۱. شرح اجمالی

پرونده از آن جا آغاز می‌شود که فروشنده، زنی که بعدها به موجب نظر پزشکی قانونی و حکم قطعی دادگاه محجور شناخته شد، در زمان فقدان اهلیت، خودرویی را به خریدار نخست منتقل می‌کند. پس از این معامله اولیه، خودرو طی چند مرحله و در یک سلسله معاملات متوالی میان خریداران مختلف دست به دست شده و مسیر تعاقب ایادی شکل گرفته است. پس از طرح دعوای حجر در سالهای بعد و صدور آراء متعدد - از جمله حکم قطعی حجر، حکم بطلان معامله به سبب فقدان قصد و اهلیت، و حکم مربوط به استرداد خودرو و اجرت‌المثل ایام تصرف - خریدار زیان دیده در زنجیره معاملات به یدهای پیشین مراجعه کرده و دعوای مطالبه غرامت را مطرح می‌کند. نهایتاً، خواسته اصلی مطرح‌شده نزد دادگاه تجدیدنظر، استرداد ثمن بر مبنای قیمت کارشناسی روز با استناد به کاهش ارزش ثمن و آراء وحدت رویه مرتبط است.

۲-۲- استدلالات دادگاه در بخش دوم رأی

در نیمه دوم رأی چنین آمده:

«نخست این که بر خلاف اظهارات وکیل تجدیدنظرخواه، موکل وی در جلسه این دادگاه با رویت مبایعه نامه تنظیمی بین خود و خواهان صراحتاً اظهار داشتند که امضاء ذیل مبایعه نامه منتسب به اوست، بنابراین با وصف اقرار، ادعای انکار وکیل تجدیدنظرخواه ادعائی بیش نیست و عاری از حقیقت است و مجرای تردید هم نیست که اظهار شده، بدین سان به دلیل اقرار ادعای فقدان اصالت مردود است. دوم این که - مسجل است که ثمن پرداخت شده و وسیله نقلیه هم تحویل گردیده، تحویل وسیله نقلیه بدون اخذ ثمن یا چک به عنوان ابزار پرداخت ثمن امری نامعقول و نامتعارف است از سوئی دیگر بخشی از پرداخت منوط بر تنظیم سند بوده و تنظیم سند هم صورت گرفته، تنظیم قرارداد، تحویل مبیع و تنظیم سند همگی تداعی منطقی پرداخت ثمن می‌کند. سوم این که: فروشنده صدور دو فقره چک بعنوان ثمن در وجه شخص دیگر را در قرارداد پذیرفته و بر این مبنا هم چک‌ها تحویل شده، پرداخت وجه با چک از سوی خواهان یا تجدیدنظر خوانده محرز

است. دفاع به این که، من نگرفتم، برادرم یا مادرم وصول کرده یا این که تجدیدنظر خواه با مادر و برادر خود خصومت و یا تعارض منافع پیدا کرده و یا تبانی احتمالی آنان در جهت خلاصی از پذیرش مسؤولیت در قبال خواهان، به هر توجیهی بدور از انصاف و عدالت است نامبرده در قرارداد به عنوان اصیل و فروشنده عمل کرده و فروش وسیله نقلیه خود را در قبال ثمن مشخص با دریافت چک هائی در وجه برادر خود پذیرفته، این که شخصاً وصول می کردند یا به درخواست وی در وجه برادرش صادر و توسط مادرش وصول شده موثر در مقام نیست. وجه ماشین با تأیید اصالت قرارداد از ناحیه تجدیدنظر خواه و وصول وجه چک ها به تأیید برادر و مادر تجدیدنظر خواه و پذیرش چک در وجه شخص دیگر وفق قرارداد پرداخت شده چهارم این که: محجور بودن در زمان عقد محرز است و عقد بلحاظ فقدان قصد یا رد معامله بعد از رفع حجر ابطال گردیده، مستدل است به هر ترتیب و تفسیری عقد باطل بود یا ابطال گردیده و بدیهی است که بیع فاسد اثری در تملک ندارد و در واقع در این فرض مالکیت و عوضین جا به جا نمی شود و اساساً عقدی شکل نگرفته که فروشنده مالک وجه و خریدار مالک ماشین شود به عبارتی عامیانه هر کس هر آن چه که گرفته بایستی به مالک عودت دهد و بر این بنیان تجدیدنظر خواه به متصرف وسیله مراجعه و وسیله نقلیه خود را مسترد و منافع مستونی و غیر مستونی را تحت عنوان اجرت المثل ایام تصرف اخذ می کند و بر این منوال هم نامبرده نیز مکلف به عودت وجه دریافتی است علاوه بر آن، مطابق آراء وحدت رویه ۷۳۳ و ۸۱۱ هیات عمومی دیوان عالی کشور، چنانچه بیع فاسد باشد و در اثر بیع فاسد وجهی اخذ گردیده و ارزش اقتصادی وجه در زمان معامله با زمان عودت مساوی نباشد گیرنده وجه مکلف به پرداخت قیمت روز مثل و مانند همان ماشین به عنوان غرامت خواهد بود چه این که به تبع قرارداد و جوهری اخذ گردیده و از مزایای اقتصادی آن وجه برخوردار گشته و قانون گذار و هیات عمومی دیوان عالی کشور طی آرای وحدت رویه وی را مکلف می کند که خواهان هم تراز با قدرت اقتصادی قبل از عقد فاسد قرار گیرد و عذر محجور بودن هم موثر در مقام نیست زیرا آراء وحدت رویه در مقام تمایز بین بیع باطل به جهت حجر با جهات دیگر نبوده بلکه مبنا اخذ وجه و فساد بیع و کاهش اقتصادی وجه است که وجود دارد یعنی مقتضی موجود و مانع مفقود است اساساً حجر، پناهگاه حمایتی جهت دارا شدن ناعادلانه و تحمیل خسارت بر

دیگری نیست و اصولاً از حیث اخذ غرامت هم فرقی بین محجور و غیر محجور نیست والا ترجیح بلا مرجح بوده که قبیح است، هیچ‌گاه قانون‌گذار در باب جبران خسارت در مقام تمایز بین فرضی که عامل زیان محجور بوده با فرضی که عامل زیان محجور نیست، نبوده و نیست و اصولاً نباید هیچ ضرری بدون جبران باقی بماند، مسؤولیت مدنی حوزه اخلاق نیست و با مسؤولیت اخلاقی همپوشانی ندارد و سلامت یا وضعیت قوای دماغی عامل زیان هم شرط لازم برای جبران خسارت نیست به عبارتی واضح تر ضرر بایستی جبران شود خواه عامل زیان محجور باشد خواه محجور نباشد و پرداخت غرامت ربطی به حجر و حالت نفسانی یا سلامت قوای دماغی ندارد پنجم این‌که: تجدیدنظر خواه به شرایطی استناد کرده که خود بانی ایجاد آن شرایط بوده و براساس اصول مسلم حقوقی، «منع استناد به عمل خلاف قانون خود در مقام ادعای دفاع» اصل «ممنوعیت انتفاع از عمل غیر قانونی خود» و اصل مسلم حقوقی «حق نمی‌تواند از یک خطا برآید» و همچنین اصل «خطا کار نمی‌تواند از خطای خود منتفع گردد» نمی‌تواند براساس سببی که سبب مذکور ناشی از عمل غیر قانونی خود اوست در مقام دفاع بدان استناد و از آن بهره برداری کند و یا جهت فرار از پرداخت غرامت به محجور بودن خود استناد و مصادره به مطلوب کند به تفسیری و با نگاه درست و واقع بینانه مبلغی که به عنوان مازاد بر ثمن بعنوان غرامت اخذ می‌شود اساساً غرامت یا خسارت نیست بلکه همان قدرت خریدی است که از تجدیدنظر خوانده سلب شده و از دارائی‌اش کهنه شده به همان میزان به قدرت اقتصادی و دارائی تجدیدنظر خواه اضافه شده و بایستی همان را که معادل قیمت مثل و مانند آن ماشین است به صاحب آن مال و حق عودت دهد و به تعبیری دیگر فلسفه آن خسارت نیست بلکه همان چیزی را که به ناروا دارا شده و به وی تعلق نداشته به لحاظ استنکاف وی دادگاه آن را تعیین و تجدیدنظر خواه را به پرداخت آن مکلف می‌کند یا به برداشتی اگرچه ارکان مسؤولیت مدنی هم فراهم است و ورود ضرر به واسطه کاهش ارزش اقتصادی وجه، رابطه سببیت بین خسارت و فعل تجدیدنظر خواه برقرار است ولی در محاکم به تبعیت از آرای هیات عمومی دیوان عالی کشور، کاهش ارزش با کارشناسی محاسبه می‌گردد تا خریدار بتواند با همان مبلغ، مشابه همان مال را خریداری نماید. ششم این‌که: آراء وحدت رویه ۷۳۳ و ۸۱۱ هیات عمومی دیوان عالی کشور مختص وضعیتی که بطلان ناشی از مستحق

لغیر بودن مبیع است، نبوده و در خصوص جهات دیگری که مبنای بطلان، همچون مقدور التسلیم نبودن مبیع یا معلوم و معین نبودن مبیع یا فقدان قصد یا بطلان به جهت حجر باشد نیز جاری است کما این که مختص بیع هم نیست و در سایر عقود معارضی نیز جاری است خصوصیتی برای مستحق للغیر بودن نیست نطق آراء هیات عمومی دیوان بیان حکم مقبوض به عقد فاسد یا باطل بوده که در اثر این عمل مبیع یا ثمن از نظر اقتصادی کاهش یافته و نحوه جبران هم پرداخت اقرب به مثل یا قیمت آن تعیین شده هفتم این که: مطابق ماده ۱۲۱۶ قانون مدنی ((هرگاه صغیر یا مجنون یا غیر رشید باعث ضرر غیر شود ضامن است)) این ماده اطلاق دارد و خصوصیتی در رابطه با نوع ضرر نیست خواه ضرر بر تن آدمی باشد خواه ضرر به مال آدمی خواه ضرر مادی باشد یا معنوی خواه ضرر ناشی از سلب ارزش مال خواه بر فیزیک مال، در هر حالت جبران آن از ناحیه محجور امری ضروری و حتمی است کما این که اداره حقوقی به عنوان دکتربین حقوقی در پاسخ به این سوال که، چنانچه بطلان بیعی بخاطر حجر فروشنده اعلام شود و خریدار نا آگاه باشد آیا دعوی مطالبه غرامت (ارزش روز مبیع) قابل پذیرش خواهد بود در پاسخ به آن اظهار داشته با توجه به اطلاق ماده ۱۲۱۶ قانون مدنی غرامات ناشی از کاهش ارزش ثمن موضوع رای وحدت رویه ۸۱۱ هیات عمومی دیوان عالی کشور قابل مطالبه است. هشتم این که: شبهه احتمالی بر ((لحاظ تبصره ماده ۱۹ قانون کارشناسان رسمی دادگستری در ما نحن فیه)) مردود است زیرا صرف نظر از این که درخواستی از ناحیه طرفین در این فقره واصل نشده اساساً مطلب خروج موضوعی دارد»]

۲- مبانی نظری

۲-۱. ضمان درک

در باب ماهیت ضمان درک فراوان است. قانون مدنی، آن را از آثار بیع صحیح معرفی می کند، در دفاع از قانون مدنی می توان گفت که فروشنده باید مال خود را به خریدار بفروشد و چنانچه پای فراتر نهد و ملک دیگری را مبیع معامله ای قرار دهد و به همین سبب، معامله باطل شود، از مسؤولیت قراردادی خویش تخطی کرده است و باید خسارت ناشی از سرپیچی از تعهد خویش را بپردازد، در عین حال، بطلان قرارداد سبب می شود که رابطه

میان مبیع و ثمن گسسته شود و در نتیجه، فروشنده موظف شود ثمنی را هم که به غیر حق دریافت کرده بازگرداند. در مقابل برخی ضمان درک را از آثار عقد باطل دانسته و بازگرداندن ثمن و جبران خسارت‌ها را نوعی ضمان قهری خوانده‌اند. از ظاهر رأی وحدت رویه شماره ۸۱۱ برمی‌آید که هیأت عمومی دیوان عالی کشور هم به گروه اخیر پیوسته و ضمان درک را مسؤولیت قهری شمرده است. (جوادی، ۱۴۰۲، ۲۵) البته ضمان درک حکمی است که بر پایه قواعد عمومی شکل گرفته و جنبه استثنایی ندارد؛ بنابراین هرگاه مالی بعداً معلوم شود که متعلق به دیگری است، این مسؤولیت به طور کامل اجرا می‌شود و نسبت به همه موارد جریان دارد. (کاتوزیان، ۱۳۷۳، ۳۲۱؛ شهیدی، ۱۳۸۲، ۴۶)

۲-۲. حجر

در حقوق ایران، مفهوم «حجر» به عنوان نوعی محدودیت بر توانایی فرد برای انجام اعمال و تصرفات مالی و حقوقی شناخته می‌شود. این محدودیت زمانی اعمال می‌شود که شخص به دلیل عواملی مانند سفه، جنون یا سایر ناتوانی‌ها قادر به انجام صحیح تعهدات یا برقراری روابط حقوقی نباشد. حجر اقسام گوناگونی دارد - مانند حجر صغیر، حجر مجنون و حجر سفیه - که هر یک بر پایه مبانی فقهی و حقوقی ویژه‌ای تعریف می‌شوند و در صورت اثبات، شخص را از بخشی از حقوق و تکالیف قانونی محروم می‌سازند. (خدابخشی، درویش زاده، ۱۴۰۳، ۱۳۴)

۳. نقد و تحلیل رای مورد پژوهش

۳-۱. ساختار و انسجام رای

یکی از ضعف‌های قابل توجه رأی دادگاه تجدیدنظر، نبود یک ساختار منظم و پیش‌بینی پذیر است؛ ساختاری که باید متشکل از معرفی دقیق خواسته‌ها، بیان منسجم جهات تجدیدنظرخواهی، تحلیل حقوقی تقسیم شده و سپس نتیجه‌گیری باشد. رأی، بدون تفکیک روشن میان «شرح وقایع»، «دلایل طرفین» و «استدلال دادگاه»، آغاز به تحلیل می‌کند و همین امر موجب می‌شود خواننده نتواند به درستی تشخیص دهد که دادگاه در پاسخ به کدام ادعا سخن می‌گوید. در یک رأی استاندارد، دادگاه باید پیش از ورود به

استدلال، محدوده رسیدگی و خواسته های مورد اعتراض را مشخص کند؛ اما در این رأی، چنین چارچوب گذاری به طور کامل انجام نشده است. مشکل دیگر رأی، اختلاط مفهومی میان «استدلال ماهوی» و «استدلال شکلی» است. دادگاه در بخشهایی ناگهان از اصول کلی مانند انصاف و عدالت سخن می گوید و سپس بدون پیوند منطقی، به مواد قانونی استناد می کند. این گذارهای ناگهانی، موجب نوعی گسیختگی تحلیلی شده است. برای مثال، دادگاه پیش از آن که اصلاً اصلت یا اعتبار اقرار را از حیث شکلی بررسی کند، آن را مبنای تحلیل ماهوی می گذارد و به این ترتیب ترتیب صحیح طرح مسائل رعایت نمی شود. در رأی مطلوب، ابتدا باید اعتبار ادله (از جمله اقرار، امارات، چکها و...) سنجیده شود و پس از آن در صورت اعتبار، آثار ماهوی آن بررسی شود. افزون بر این، رأی فاقد تفکیک لازم میان «اساس حکم» و «استدلالات فرعی» است. در بخشهایی، دادگاه در توجیه حکم خود به موضوعاتی اشاره می کند که هیچ نقشی در نتیجه نهایی ندارند و تنها موجب طولانی شدن متن رأی شده اند، در حالی که مسائل بنیادین -مانند مبنای انتخاب «قیمت روز خودرو» یا تحلیل رابطه سببیت در ضمان ناشی از حجر - به صورت گذرا مطرح شده اند. این عدم تناسب، انسجام استدلالی رأی را کاهش داده و سبب شده مسیر منطقی رسیدن به حکم روشن نباشد. در نتیجه، رأی از منظر شکلی واجد نظم تحلیلی لازم نیست و انسجام آن برای قاضی، پژوهشگر یا خواننده متخصص به راحتی قابل پیگیری نیست.

۲-۳. پرداخت ثمن به ثالث و مسأله اذن داین

مسأله پرداخت ثمن به ثالث در این پرونده، یکی از پایه های استدلال دادگاه برای احراز وقوع پرداخت و رد ادعای تجدیدنظر خواه مبنی بر عدم دریافت ثمن بوده است. مطابق ماده ۲۶۷ قانون مدنی، ایفاء دین از سوی غیرمدیون در صورتی صحیح است که داین آن را بپذیرد، و این پذیرش لزوماً به تصریح لفظی محدود نیست؛ بلکه می تواند از طرق دیگر مانند رفتار احراز شود. در این پرونده، صدور چکهای ثمن در وجه مادر و برادر فروشنده و درج این شیوه پرداخت در متن قرارداد، همراه با تحویل فوری خودرو به خریدار، مجموعه ای از قراین منسجم فراهم کرده که حکایت از رضایت ضمنی فروشنده به پرداخت ثمن از

طریق بستگان دارد. دادگاه نیز با اتکا به همین امارات عرفی، بدون نیاز به دلیل مستقیم، پرداخت ثمن را محرز دانسته است.

با این حال، رأی صادره در تحلیل ماهوی اذن و رضایت دچار خلأ است. در دعاوی مربوط به بطلان معامله ناشی از حجر، «اذن» و «رضایت» اعمال حقوقی اند و تحقق آنها نیازمند قصد و درک است. بنابراین تفسیر رفتار ظاهری محجور - بویژه فردی که به دلیل اختلال شدید روانی دو هفته قبل از معامله اقدام به خودکشی کرده و وضعیت شناختی او در زمان معامله محل تردید جدی بوده - به عنوان «اذن معتبر» نیازمند دقت و احتیاط بسیار بیشتری است. عرف تنها زمانی می‌تواند به عنوان معیار احراز رضایت عمل کند که سلامت روانی و قدرت تصمیم‌گیری طرف مفروض باشد؛ در غیر این صورت، نمی‌توان ظاهر رفتار را معادل اراده واقعی دانست. دادگاه در این مرحله باید میان «رضایت واقعی» و «رضایت ظاهری» تفکیک می‌کرد و بررسی می‌نمود که آیا شخص محجور در زمان قرارداد اصولاً توانایی اعطای اذن ضمنی را داشته است یا خیر.

با وجود این اشکال، واقعیت‌های پرونده نشان می‌دهد که از منظر اثباتی، امکان ترسیم تصویر روشن از پرداخت بسیار قوی است. وصول چکها توسط خانواده فروشنده، درج روش پرداخت در قرارداد، تحویل بدون تأخیر مبیع و عدم طرح هیچ‌گونه ادعای خلاف، همگی مؤید آن است که ثمن معامله واقعاً پرداخت شده و در اختیار فروشنده یا نزدیکان او قرار گرفته است. از همین جهت، نقد اصلی بر رأی دادگاه نه متوجه نتیجه‌گیری آن، بلکه متوجه ساختار استدلال حقوقی است. دادگاه می‌توانست با جمع‌بندی قواعد ایفاء دین، تحلیل ماهیت اذن در بستر حجر، و مفهوم اعتماد مشروع خریدار، تبیین کند که حتی در صورت عدم وجود «اذن واقعی»، مجموعه رفتارها و اوضاع و احوال می‌تواند برای پذیرش «اذن ظاهری» یا «کفایت عرفی پرداخت» کافی باشد. بدین ترتیب، نتیجه رأی تقویت می‌شد و مبنای حقوقی آن نیز استحکام بیشتری می‌یافت.

۳-۳. اثر حقوقی اقرار محجور

اقرار فروشنده مبنی بر انتساب امضا به خود، در رأی دادگاه تجدیدنظر نقش تعیین‌کننده ای دارد؛ اما تحلیل صحیح آن مستلزم درک تفاوت بنیادی میان «وجود حجر» و «اعلام حجر» است. حکم حجر، به عنوان یک حکم کشفی، وضعیت روانی گذشته را اعلام

می‌کند، و نه این که حجر را از زمان صدور حکم ایجاد کند. بنابراین در ارزیابی اعتبار اقرار، معیار، وضعیت واقعی روانی شخص در لحظه اقرار است، نه در لحظه صدور حکم. اگر شخص در زمان ادای اقرار فاقد درک و اراده بوده باشد، اقرار او - اگر هنوز حکم حجر صادر نشده باشد - از حیث حقوقی بی اعتبار است. در پرونده حاضر، فروشنده به موجب نظر پزشکی قانونی و دلایل متعدد رفتاری، در ایام قبل و بعد از معامله دچار اختلال دوقطبی با نوسانات شدید خلقی بوده است. با توجه به همین پیشینه، بررسی وضعیت روانی وی در زمان جلسه تجدیدنظر امری ضروری بود؛ اما دادگاه بدون این بررسی، اقرار را معتبر تلقی کرده و به آن استناد قطعی نموده است.

اهمیت این موضوع زمانی آشکارتر می‌شود که به ماهیت اقرار به عنوان یک عمل حقوقی ارادی توجه کنیم. اقرار، نه صرفاً یک بیان لفظی نیست، بلکه یک واقعه حقوقی مبتنی بر قصد است؛ یعنی شخص باید هم معنای گفت خود را بفهمد و هم پیامدهای حقوقی آن را درک کند. محجور، بویژه محجور ناشی از اختلالات روانی، در بسیاری از موارد فاقد قدرت تحلیل پیامدهای حقوقی اعمال است. برای مثال، بیماری دوقطبی در دوره های مانیا ممکن است موجب شود فرد، بی آن که ماهیت سخن خود را ارزیابی کند، هر سند یا نوشته ای را تأیید کند یا رفتارهای نمایشی انجام دهد. اگر چنین فردی در جلسه رسیدگی، در فاز هیپومانیا یا تحریک خلقی حاضر شده باشد، تأیید امضا نمی‌تواند نشان دهنده یک اقرار معتبر باشد. بنابراین پذیرش اقرار بدون احراز «لحظه ای» اهلیت، به معنای نادیده گرفتن فلسفه حمایتی نهاد حجر است؛ فلسفه ای که هدف آن دقیقاً جلوگیری از اثرگذاری اعمال حقوقی افراد فاقد اراده است.

با وجود این که انتساب سند به فروشنده می‌تواند در چهارچوبهای دیگر اثباتی نیز محرز شود، دادگاه نمی‌توانست بدون بررسی وضعیت روان شناختی وی در زمان اقرار، این اقرار را مبنای رد دفاع «انکار» قرار دهد. روی کرد صحیح این بود که دادگاه نخست احراز می‌کرد آیا فرد در زمان اقرار از ثبات شناختی کافی برخوردار بوده یا خیر، و سپس در صورت اثبات، اقرار را به عنوان دلیل معتبر می‌پذیرفت. حتی ممکن بود دادگاه با ارجاع به کارشناس روان پزشکی، تعیین کند که آیا فروشنده در زمان جلسه تجدیدنظر در فاز پایدار بیماری بوده یا در فاز نوسانی. این ارزیابی، در پرونده ای که اساس بطلان معامله بر فقدان اراده بنا شده،

حیاتی است. در نتیجه، هر چند نتیجه دادگاه مبنی بر انتساب امضا به فروشنده ممکن است از منظر اثباتی قابل قبول باشد، اما از نظر ماهوی، پذیرش اقرار بدون احراز اهلیت لحظه ای یک نقص جدی در استدلال حقوقی رأی به شمار می‌آید.

۴-۳. نقش علم و جهل خریدار در ضمان

در پرونده مورد پژوهش، خریدار اولیه و ایادی بعدی هیچ‌گونه اطلاعی از حجر فروشنده نداشته‌اند و تمام نقل و انتقالات بر مبنای ظاهر یک معامله صحیح انجام شده است. وجود قرارداد مکتوب، تحویل بلاوقفه خودرو، انتقال رسمی وکالت نامه، و استمرار نقل و انتقالات در زنجیره ایادی، همگی قرائن قوی بر این هستند که خریدار در وضعیت «اعتماد مشروع» قرار داشته است؛ مفهومی که هر چند در قانون ایران خیلی مورد توجه قرار نگرفته، اما در رویه قضایی و دکترین در قالب حمایت از «خریدار جاهل» ریشه ای عمیق دارد. فلسفه این حمایت آن است که در یک نظام حقوقی مبتنی بر امنیت معاملات، نباید خریدار بی‌تقصیر را مسؤول کشف وضعیت روانی فروشنده دانست، بویژه در مورد بیماری‌هایی مانند اختلال دوقطبی که نه از ظاهر فرد آشکار می‌شود و نه امکان استعلام رسمی درباره آن وجود دارد. بنابراین مبنای حمایت از این خریدار، نه قرارداد، بلکه اتکای منطقی او به ظاهر یک وضعیت حقوقی سالم است.

این منطقی دقیقاً با روح ماده ۳۹۱ قانون مدنی هماهنگ است؛ هر چند این ماده صریحاً درباره مستحق للغير بودن مبیع سخن می‌گوید، اما مبنای آن - یعنی جبران خسارت خریدار بی‌گناه - در همه وضعیت‌های بطلان قابل تسری است؛ از جمله بطلان ناشی از حجر. برای مثال، اگر شخصی خودرویی را از فرد مجبور خریداری کند و سپس معلوم شود که فروشنده فاقد اهلیت بوده، خریدار همان قدر زیان دیده است که در فرض مستحق للغير بودن مبیع. در هر دو فرض، او پول داده، مال گرفته و سپس مجبور شده مال را پس بدهد. بنابراین مقتضای عدالت و قواعد مسؤولیت قهری این است که فروشنده یا قائم‌مقام او خسارت وی را جبران کند. رأی دادگاه تجدیدنظر از این حیث قابل دفاع است؛ زیرا بر مبنای همان منطق منطقی ضمان درک، خریدار را مستحق جبران خسارت

دانسته است.^۱ با این حال، رأی بدون آنکه وارد تحلیل اثر «جهل خریدار» بر نوع و میزان خسارت شود، مستقیماً به قیمت کارشناسی روز استناد کرده است.

نکته انتقادی دقیقاً همین جاست: نوع خسارت تابع علم و جهل خریدار است. اگر خریدار عالم به حجر باشد، اصولاً خسارتی به او تعلق نمی‌گیرد یا دامنه خسارت محدود می‌شود؛ اما اگر جاهل باشد - همانند این پرونده - باید خسارت واقعی او جبران شود، نه بیشتر و نه کمتر. این جاست که دادگاه باید میان «قیمت روز مبیع» و «کاهش ارزش ثمن» تفکیک می‌کند؛ زیرا جهل خریدار صرفاً اثبات می‌کند که او مستحق جبران است، نه این که معیار جبران حتماً قیمت روز مبیع باشد. برای مثال، اگر خودرویی در فاصله سال ۱۳۹۶ تا ۱۴۰۲ پنج یا شش برابر ارزش یافته باشد، افزایش قیمت خودرو ناشی از شرایط بازار و تورم بخشی است، نه ناشی از رفتار فروشنده محجور. بنابراین خریدار حق دارد کاهش قدرت خرید ثمن خود را بازباید، اما نه این که از رشد غیرمعارف بازار خودرو منتفع شود. رأی دادگاه، با نپرداختن به این تفکیک اساسی، جهل خریدار را تنها مبنای یک نتیجه اخلاقی قرار داده و تحلیل حقوقی لازم برای تعیین معیار صحیح جبران را ارائه نکرده است.

۳-۵. مبنای حقوقی دادگاه برای الزام به قیمت کارشناسی روز

الزام فروشنده محجور به پرداخت «قیمت کارشناسی روز ثمن» نقطه کانونی رأی دادگاه تجدیدنظر است و باید به دقت تحلیل شود. دادگاه این نتیجه را بر اساس سه مبنا بنا کرده است: نخست، این که بیع باطل فاقد اثر تملیکی است و بنابراین دریافت هر مبلغی در چنین معامله‌ای بدون مجوز حقوقی تلقی می‌شود؛ دوم، این که دارا شدن بدون سبب، به حکم قواعد کلی ضمان، شخص دریافت کننده را ملزم به جبران منفعت نامشروع می‌کند؛ و سوم، این که مطابق ماده ۱۲۱۶ قانون مدنی، محجور نیز همانند سایرین در برابر ضرر وارده مسؤول است، زیرا حجر مانع مسؤولیت قهری نمی‌شود. این سه مبنا، در کنار هم، به طور منطقی نتیجه می‌دهد که فروشنده در فرض حجر، مسؤول است ثمنی را که دریافت کرده با قدرت خرید معادل بازگرداند.

^۱ جهت مطالعه بیشتر درباره مسؤولیت بایع در پرداخت خسارت ناشی از مستحق‌الغیر در آمدن مبیع رجوع کنید

با این حال، نکته مهم و مغفول مانده در رأی آن است که دادگاه میان «مسئولیت قهری» و «مسئولیت قراردادی» تفکیک روشنی برقرار نکرده است.^۱ نخستین شرط وجود مسئولیت قراردادی، وجود قرارداد نافذ است. (کاتوزیان، ۱۳۸۶، ۷۲؛ ۵۵)، بادینی، ۱۳۸۷، ۳۰) در معامله‌ای که از اساس به علت حجر باطل است، هیچ رابطه قراردادی صحیحی وجود ندارد تا بتوان بر مبنای آن خسارت را به شکل قراردادی محاسبه کرد. بنابراین نوع ضمانتی که بر فروشنده تحمیل می‌شود، صرفاً ضمان قهری است؛ ضمانتی که بر پایه دارا شدن بلاجهت، انتساب عرفی ضرر و اصل جبران خسارت شکل می‌گیرد. این تفکیک در تعیین نوع خسارت اهمیت دارد. در مسئولیت قراردادی، معمولاً معیار «جایگزینی کامل تعهد» استفاده می‌شود، اما در مسئولیت قهری، صرفاً «جبران خسارت واقعی» ملاک است. برای مثال، در مسئولیت قراردادی ممکن است قیمت روز مبیع معیار قرار گیرد، اما در مسئولیت قهری تنها «کاهش ارزش ثمن» باید محاسبه شود. رأی دادگاه این تفکیک را تصریح نکرده و همین سکوت باعث شده که حکم دادگاه از منظر علمی به طور احتمالی به سمت معیارهای قراردادی متمایل شود، در حالی که مبنای مسئولیت این پرونده کاملاً قهری است.

در نهایت، دادگاه هرچند به درستی به ماده ۱۲۱۶ استناد کرده و مسئولیت مجبور را در ورود ضرر پذیرفته است، اما تحلیل دقیق رابطه سببیت میان رفتار مجبور، دریافت ثمن و ورود ضرر به خریدار را ارائه نکرده است. رابطه سببیت در این پرونده بسیار روشن است: فروشنده، ولو فاقد اراده، ثمن را دریافت کرده و خریدار نیز به سبب بطلان معامله ناچار شده خودرو را پس بدهد؛ در نتیجه زیان وارده مستقیماً ناشی از دارا شدن غیرمجاز اوست.

^۱ در حقوق مدنی، هرگاه شخصی به سبب رفتاری که موجب ورود زیان به دیگری شده است، مکلف به جبران خسارت شود، گفته می‌شود که نسبت به زیان دیده در وضعیت مسئولیت مدنی قرار دارد. تحقق این مسئولیت مستلزم فراهم بودن عناصر کلاسیک آن است؛ یعنی وقوع فعل زیان‌بار، تحقق ضرر، احراز رابطه سببیت میان رفتار عامل زیان و خسارت وارده، و در موارد لازم، احراز تقصیر. با تحقق این عناصر، یک رابطه دینی خاص میان فاعل زیان و زیان دیده شکل می‌گیرد؛ رابطه‌ای که در آن زیان دیده در حکم طلبکار و عامل ورود زیان در جایگاه بدهکار قرار می‌گیرد و موضوع این تعهد، چیزی جز جبران کامل خسارت نیست. این تعریف، ناظر به ساختار مسئولیت است و نه منشأ آن. از آغاز قرن نوزدهم، بحث درباره مبنای مسئولیت اهمیت ویژه‌ای یافت و همین امر به دو شاخه شدن مسئولیت مدنی انجامید: مسئولیت قراردادی و مسئولیت قهری. هریک از این دو شاخه به تدریج شرایط، قلمرو و عناصر مختص خود را پیدا کردند و مفهوم «تعدد مسئولیت» در ادبیات حقوقی استقرار یافت. با وجود این، این تقسیم‌بندی نیز از نقدهای نظری مصون نمانده و برخی از حقوقدانان بر این باورند که تمایز میان این دو نوع مسئولیت، در عمل همواره روشن و قطعی نیست و گاه مرزهای آن‌ها در هم تنیده می‌شود. جهت مطالعه در خصوص تفاوتها و کارکردهای مسئولیت قهری و مسئولیت قراردادی مراجعه کنید به (صفری، پاک نیست، ۱۳۸۹، ۲۴۷-۲۶۶)

۳-۶. قیمت روز مبیع یا کاهش ارزش ثمن؟

در تحلیل تعهدات پولی، باید توجه داشت که طلب پولی در ماهیت خود صرفاً یک «عدد اسمی» نیست، بلکه ارزش اقتصادی پول است که موضوع واقعی طلب را تشکیل می‌دهد. به همین دلیل، هرگاه ارزش اقتصادی پول در اثر تورم یا تغییر سطح عمومی قیمت‌ها کاهش یابد، حفظ موقعیت اقتصادی داین ایجاب می‌کند که مبلغ اسمی دین بر اساس شاخص قیمت‌ها تعدیل شود تا قدرت خرید واقعی آن بازسازی شود. در ادبیات فقهی نیز همین مبنا مورد تأکید قرار گرفته است. گروهی از فقها پول را نه مالی مستقل، بلکه «قدرت خرید» می‌دانند و معتقدند ادای دین تنها زمانی محقق است که مدیون همان قدرت خریدی را که داین در زمان پرداخت در اختیار او گذاشته، بازگرداند؛ و صرف پرداخت رقم اسمی دین در شرایط تورمی، وفای به عهد محسوب نمی‌شود (موسوی بجنوردی، ۱۳۷۰، ص ۱۰۸؛ هاشمی شاهرودی، ۱۳۷۶، ص ۷۳).

در مقابل، برخی دیگر از فقها با روی‌کردی عرف‌محور، ادای دین را امری عرفی دانسته و معیار تحقق آن را برداشت عرف جامعه می‌دانند. از نظر آنان، در اقتصادی که ارزش پول کاهش جدی یافته، عرف تنها زمانی پرداخت را مصداق وفای به عهد می‌شمارد که ارزش حقیقی بدهی به داین مسترد شود. اگر کاهش ارزش پول شدید باشد، پرداخت مبلغ اسمی دین، بویژه در دیون بلندمدت، از دید عرف نیز موجب برائت ذمه تلقی نمی‌شود. این برداشت عرفی، با واقعیت‌های اقتصادی امروز نیز همخوان است؛ چنان‌که در نظام‌های بانکی و سایر روابط مالی، حفظ قدرت خرید سپرده‌ها و تعهدات پولی، معیار اصلی ارزیابی ادای دین تلقی می‌شود (یوسفی، ۱۳۸۱، ص ۴۰).

این مبانی نظری - چه از منظر تحلیل اقتصادی حقوق و چه در چارچوب فقهی و عرفی - همگی بر یک نکته اساسی دلالت دارند: مبنای صحیح جبران در دیون پولی، حفظ قدرت خرید ثمن است، نه تکیه بر قیمت روز کالا. این تمهید مفهومی، نقطه آغاز تحلیل و نقد رأی دادگاه در این بخش است؛ جایی که دادگاه بدون توجه به این مبانی، به جای سنجش کاهش ارزش ثمن، «قیمت روز خودرو» را ملاک تعیین محکوم‌به قرار داده است.

لذا اشکال دیگر رأی دادگاه در آن جاست که به جای محاسبه «کاهش ارزش ثمن» به عنوان معیار واقعی جبران خسارت، «قیمت روز خودرو» را مبنای تعیین محکوم‌به قرار داده

است. این دو معیار - اگر ظاهراً نتایج مشابهی بدهند - از حیث مبانی حقوقی، اقتصادی و منطق جبران خسارت کاملاً متفاوت‌اند. رأی وحدت رویه ۸۱۱ دیوان عالی کشور مقرر می‌کند که جبران خسارت باید بر مبنای ارزش واقعی ثمن پرداختی انجام شود، نه قیمت روز مال موضوع معامله. ارزش روز مبیع تابع عوامل متعدد بازار است: تغییر سیاستهای واردات خودرو، نرخ ارز، عرضه و تقاضا، تغییر سلیقه مصرف کنندگان و حتی محدودیتهای تولید. در مقابل، «قدرت خرید ثمن» شاخصی دقیق برای سنجش زیان خریدار است، زیرا مستقیماً نشان می‌دهد او با همان مبلغ در زمان جدید چه میزان قدرت اقتصادی دارد. بنابراین استناد دادگاه به قیمت روز خودرو، از حیث منطق حقوقی، تغایر آشکاری با استانداردهای جبران خسارت در نظام مسؤولیت قهری دارد.

نکته ظریفتر آن است که افزایش قیمت خودرو لزوماً ناشی از رفتار فروشنده محجور نیست، بلکه در بسیاری از موارد معلول تورم بخشی، افزایش نرخ ارز، محدودیتهای واردات یا شرایط اقتصادی کلان کشور است؛ عواملی که هیچ یک ارتباط سببیت با رفتار فروشنده ندارند. برای مثال، اگر خودروی سورتو مدل ۲۰۱۲ در سال ۱۳۹۶ حدود ۱۷۵ میلیون تومان قیمت داشته و در سال ۱۴۰۲ به بیش از ۲ میلیارد تومان رسیده، بخش عمده این رشد قیمتی ناشی از کمبود عرضه و جهش نرخ ارز است، نه رفتار یا دارا شدن فروشنده. بنابراین اگر دادگاه خسارت خریدار را بر مبنای قیمت روز خودرو تعیین کند، ممکن است وضعی پدید آید که خریدار به طور غیرموجه منتفع شود؛ یعنی زبانی که دیده جبران شود، و علاوه بر آن از رشد شدید ارزش خودرو نیز بهره مند گردد. این خلاف اصول مسؤولیت قهری است که هدف آن صرفاً «اعاده وضعیت زیان دیده به حالت پیشین» است، نه ایجاد امکان سودآوری برای او.

در مقابل، اگر دادگاه معیار «کاهش ارزش ثمن» را مبنا قرار دهد، نتیجه کاملاً منطبق با عدالت جبرانی خواهد بود. برای نمونه، اگر قدرت خرید ۱۷۵ میلیون تومان سال ۱۳۹۶ در سال ۱۴۰۲ معادل ۹۰۰ میلیون یا یک میلیارد تومان باشد، محکوم به باید همین مقدار باشد؛ زیرا این همان شکاف اقتصادی است که خریدار به سبب بطلان معامله متحمل شده است. این محاسبات معمولاً بر اساس شاخص تورم بخشی، شاخص بهای تولیدکننده، یا شاخص کالاهای مصرفی انجام می‌شود. شاخصهایی که در علم اقتصاد

برای تعیین «قدرت خرید واقعی» طراحی شده اند. در صورت انتخاب این معیار، نه فروشنده مجبور متحمل زیانی فراتر از حد معمول می‌شود و نه خریدار از نوسانات غیرمتعارف بازار خودرو نفع می‌برد. این همان معیار منطقی و علمی است که رأی وحدت رویه شماره ۸۱۱ بر آن تأکید دارد، اما دادگاه تجدیدنظر برخلاف آن، معیار غیرمرتبط «قیمت روز خودرو» را اتخاذ کرده است. این انحراف، منشأ عدم انطباق آن با اصول حقوقی و اقتصادی جبران خسارت است.

نتیجه گیری

بررسی رأی دادگاه تجدیدنظر استان تهران نشان داد که این رأی در نقطه تلاقی سه حوزه مهم حقوقی قرار می‌گیرد: آثار بطلان معامله ناشی از حجر، مبانی جبران خسارت در تعهدات پولی، و حدود مسؤولیت محجور در نظام حقوقی ایران. مقاله حاضر با تحلیل این رأی از دو منظر ماهوی و شکلی، آشکار ساخت که هر چند دادگاه در بخشهایی (مانند احراز پرداخت ثمن و پذیرش اصل مسؤولیت فروشنده محجور) به نتایج قابل دفاعی رسیده است، اما مبنای انتخاب معیار جبران خسارت «قیمت روز خودرو» از حیث حقوقی و اقتصادی با چالشهای جدی مواجه است.

از منظر ماهوی، روشن شد که مبنای صحیح جبران خسارت در دیون پولی، حفظ قدرت خرید واقعی ثمن است و نه قیمت روز مبیع؛ چرا که قیمت روز کالا تابع عوامل مستقل از رفتار طرفین است و نمی‌تواند معیار زیان واقعی خریدار باشد. تحلیل فقهی، اقتصادی و حقوقی این پژوهش، همگی بر یک نتیجه واحد تأکید کردند: معیار «کاهش ارزش ثمن» تنها شاخصی است که با اصول مسؤولیت قهری، رأی وحدت رویه ۸۱۱، عدالت ترمیمی و منطق اقتصادی جبران سازگار است. بنابراین، اتخاذ «قیمت روز خودرو» در رأی دادگاه تجدیدنظر، انحرافی محسوس از استانداردهای قانونی و علمی محسوب می‌شود.

از منظر شکلی نیز نقصهایی مشاهده شد؛ از جمله نبود سازمان‌دهی منطقی در رأی، عدم تبیین دقیق بار اثبات، بررسی ناکافی اهلیت لحظه‌ای فروشنده در زمان اقرار، تحلیل ناقص مسیر تعاقب ایادی، و استناد پراکنده به مواد قانونی. این کاستیها موجب شد رأی از حیث روش‌شناختی نیز نتواند مبنای استدلالی مستحکمی ارائه کند و در برخی موارد نتایج قابل دفاع را بدون چارچوب دقیق به مخاطب منتقل کند.

در مجموع، یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد که نتیجه عملی رأی (یعنی مسؤول شناختن فروشنده محجور نسبت به استرداد ارزش واقعی ثمن) قابل دفاع است، اما شیوه محاسبه خسارت و استدلال حقوقی منتهی به آن نیازمند بازنگری و اصلاح است. این امر بویژه در نظامی که با تورم ساختاری و نوسانات شدید قیمت کالاها روبه‌روست، اهمیت دوچندان دارد؛ زیرا انتخاب معیارهای نادرست برای جبران خسارت می‌تواند موجب انتفاع غیرموجه یا تحمیل زیان نامتعارف بر یکی از طرفین شود.

- بر این اساس، پیشنهادهای زیر می‌تواند به اصلاح رویه موجود و ارتقای کیفیت رأی نویسی در دعاوی مشابه کمک کند:
۱. الزام دادگاه‌ها به استفاده از شاخصهای علمی سنجش قدرت خرید ثمن (شاخص تورم بخشی، شاخص قیمت تولید کننده، یا شاخص کالاهای مصرفی) به جای معیارهای بازار محور مانند قیمت روز خودرو؛
 ۲. ضرورت احراز اهلیت لحظه ای محجور در زمان اقرار یا دفاع و ارجاع پرونده به کارشناس روان پزشکی پیش از پذیرش هرگونه اقرار؛
 ۳. تدوین دستورالعملی در قوه قضائیه برای تعیین معیار دقیق جبران کاهش ارزش پول در تعهدات پولی؛
 ۴. تفکیک روشن میان مسؤولیت قهری و قراردادی در دعاوی ناشی از بطلان معامله، و تأکید بر نقش ماده ۱۲۱۶ در مسؤولیت محجور؛
 ۵. تقویت انسجام رأی نویسی از طریق تبیین دقیق جهات تجدیدنظرخواهی، سازمان‌دهی استدلال و جلوگیری از اختلاط تحلیل شکلی و ماهوی.

فهرست منابع

- ۱- بادینی، حسن (۱۳۸۷) جزوه الزامهای خارج از قرارداد، تهران، انتشارات دانشکده حقوق و علوم سیاسی
- ۲- شهیدی، مهدی، (۱۳۸۲) حقوق مدنی ۶، تهران، مجمع علمی فرهنگی مجد، چاپ اول.
- ۳- کاتوزیان، ناصر (۱۳۷۳)، حقوق مدنی (عقود معین ۱)، تهران، شرکت سهامی انتشار، چاپ پنجم.
- ۴- کاتوزیان، ناصر (۱۳۸۶)، الزام های خارج از قرارداد، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ ششم
- ۵- موسوی بجنوردی، سید محمد (۱۳۷۲) نظرخواهی از فقها پیرامون مسائل فقهی و حقوقی ناشی از کاهش ارزش پول، مجله رهنمون، شماره ۶
- ۶- هاشمی شاهرودی، سید محمود (۱۳۷۴)، احکام فقهی کاهش ارزش پول، مجله فقه اهل بیت، شماره ۲
- ۷- یوسفی، احمدعلی (۱۳۸۱)، بررسی فقهی نظره های جبران کاهش ارزش پول، فصلنامه فقه اهل بیت، شماره ۳۱
- ۸- جوادی، مهدی. (۱۴۰۲). تحلیل و نقد رأی وحدت رویه هیأت عمومی دیوان عالی کشور پیرامون مسؤلیت فروشنده در ضمان درک. دو فصلنامه نقد و تحلیل آراء قضایی، ۲: doi: (3) 10.22034/analysis.2023.1971204.1009
- ۹- خدابخشی، عبدالله و درویش زاده، محمدجواد. (۱۴۰۳). دعوی «اعلام حجر» متوفی با نگاهی به رأی وحدت رویه شماره ۷۲ مورخ ۴/۹/۱۳۵۳ هیات عمومی دیوان عالی کشور. دو فصلنامه تحقیق و توسعه در حقوق خصوصی، ۱(۲)، ۱۳۰-۱۵۶: doi: 10.22034/jpl.2025.2045905.1139
- ۱۰- صفری، محسن و پاک طینت، حسن. (۱۳۸۹). مسؤلیت قهری و قراردادی: تفاوتها و کارکردها. مطالعات حقوق خصوصی، ۴۰(۴)، ۲۴۷-۲۶۶.
- ۱۱- موسوی، سید عباس. (۱۳۹۸). مسؤلیت بایع در پرداخت خسارت ناشی از مستحق للغير درآمدن مبیع. فصلنامه تحقیق و توسعه در حقوق تطبیقی، ۲(۴)، ۴۱۴-۴۳۲: doi: 10.22034/law.2019.239615

References

Books

1. Badini, H. (2008). *Lecture notes on non-contractual obligations*. Tehran: Faculty of Law and Political Science Press.
2. Shahidi, M. (2003). *Civil law (Vol. 6)* (1st ed.). Tehran: Majd Scientific and Cultural Association.
3. Katouzian, N. (1994). *Civil law: Specific contracts (Vol. 1)* (5th ed.). Tehran: Enteshar Joint Stock Company.
4. Katouzian, N. (2007). *Non-contractual obligations* (6th ed.). Tehran: University of Tehran Press.
5. Mousavi Bojnourdi, S. M. (1993). An inquiry from jurists concerning jurisprudential and legal issues arising from the decrease in the value of money. *Rahnemon Journal*, (6).
6. Hashemi Shahroudi, S. M. (1995). Jurisprudential rulings on the decrease in the value of money. *Fiqh Ahl al-Bayt Journal*, (2).
7. Yousefi, A. A. (2002). A jurisprudential study of theories on compensation for the decrease in the value of money. *Fiqh Ahl al-Bayt Quarterly*, (31).

Articles

8. Javadi, M. (2023). Examination and Criticism of the Supreme Court Decision as a Unified Judicial Precedent Regarding the Seller's Responsibility in the Guarantee to Indemnify. (e707619). *The Journal of Critical Analysis of Judicial Decisions* doi: [10.22034/analysis.2023.1971204.1009](https://doi.org/10.22034/analysis.2023.1971204.1009) (in Persian)
9. Khodabakshi, A. and Drvishzadeh, M. J. (2025). The Lawsuit of "Declaration of Incapacity" Against the Deceased: An Analysis of the Supreme Court's Unified Opinion No. 72, Dated 25/11/1975 of the General Assembly. *Research and development in private law*, 1(2), 130-156. doi: [10.22034/jpl.2025.2045905.1139](https://doi.org/10.22034/jpl.2025.2045905.1139) (in Persian)
10. Safari, M., & Pak Tinath, H. (2010). Tort liability and contractual liability: Differences and functions. *Private Law Studies*, 40(4), 247-266.

11. Mousavi, S. A. (2019). The responsibility of the seller to compensate the buyer in case of belonging the sale object to a third party. Journal of Research and Development in Comparative Law, 2(4), 414-432. doi: [10.22034/law.2019.239615](https://doi.org/10.22034/law.2019.239615)